

# توفیق

بمناسبت

« عید قربان »

و  
فحطی گوسفند

کاتوفیق:

- حاجی داری چیکار میکنی؟!...  
- هیچی ، نذر کرده بودم اگه  
یه گوسفند گیر بیارم خودمو  
قربونیش کنم!؟



استودیو توفیق



## تصفیای جدید

بروزن تصفیف : (ای یارم بیا ....)

### ای ظالم بلا ...!

(تصفیف ابتدا با آواز شروع میشود ....)

سوار اسب پیروزی در روزی ولی بها ، قبا یاخچی بدوزی ... ای ...

(ساز بتدریج محو میشود ، حالا شما با ضرب بخوانید!)

یاد از ما نکردی - داش عباس طلا

قربون چشمات - ای ظالم بلا ... هی ...

نادارم بیا - ناچارم بیا ببقال و بعطار - بدهکارم بیا ... (دسته جمعی) :

نادارم بیا ..... ناچارم بیا ..... ببقال و بعطار ... بدهکارم بیا ...

\*\*\*

فدای دستم پیپ فشنگ

الهی ای همپدا زن بگیری

خودم بنیم بهش زناسیری

نادارم بیا - ناچارم بیا ببقال و بعطار - بدهکارم بیا

(دسته جمعی) :

نادارم بیا .... ناچارم بیا ..... ببقال و بعطار - بدهکارم بیا ...

\*\*\*

همپدا جون خبر کن بچه هارو

تو که هی وعده میدی جور و جور

نادارم بیا - ناچارم بیا ببقال و بعطار - بدهکارم بیا

(دسته جمعی) :

نادارم بیا ..... ناچارم بیا ..... ببقال و بعطار ... بدهکارم بیا ...

### اخبار ویت نام!

خبرهای خارجی که بوسیله خبرگزاریهای «طاس»، «دولچه» و «لن» مستقیماً از جبهه جنگ ویتنام بدفتر توفیق مخابره شده است :

#### حمله هوا پیمایهای بمب افکن امریکا و تلفات دشمن!

دو روز ۲ ساعت بعد از ظهر یکصد و هفتاد هوا پیمای جت بمب افکن آمریکائی مدت چهار ساعت تمام یکی از پلهای سر راه «هانوی» را بمباران نمودند که دو تا از تیرهای چوبی پل مزبور بشدت آسیب دید و بکنفرم در اثر این بمباران از ناحیه شست پازخمی گردید که بعداً معلوم شد این شخص نیز از سر بازان خود امریکا بوده است!

#### حمله جنگی سر بازان ویتنام شمالی!

دو روز ۲۲ کامیون حامل مواد جنگی ارتش ویتنام شمالی که آنها را برای چریکها میبردند از طرف سر بازان امریکائی متوقف و اجازه عبور داده نشد ولی فرمانده این دسته جلو افتاده و مرتب میگفت: «بپاسیاه نشی!.. بپاسیاه نشی!» و امریکائیها از ترس «بپاسیاه شدن!» راه را بروی کاروان حامل مواد جنگی باز کردند و آنها آزادانه کامیونها را بداخل ویتنام جنوبی بردند!

#### کودتای مجدد!

بطوریکه خبرگزاری «قلم فرانسه» از سایگون گزارش میدهد بعلت اینکه ژنرالهای ویت نام جنوبی از این چند ماه آرامش «!» اخیر ویت نام حوصله شان سررفته در نظر دارند برای رفع خستگی! دست به کودتای نقلی! جدیدی بزنند؟! مشارکت ۵۰-۵۰ با عبید زاکانی!

#### از سر میگرفت!

«قرضه» چون اصغر زاکیر میگرفت «عالمی در شور و در سر میگرفت» با رفیقان بعد از آن میزد عرق! «نعمه میزد، هفت کشور میگرفت» بوی قرض و قوله گر باشد چومشک «بوستان رامشک و عنبر میگرفت» دائماً از وعده های پوچ او «آتش اندر عود و مجمر میگرفت» هر چه میگفتم که قرض و عیش و نوش؟! «این سخن با او کجا در میگرفت» وعده بهبود را اصغر شله! «هر زمان میداد و از سر میگرفت»

### مهر گاه

ممولی - جناب مرشد!

کاکا - جان مرشد!

جناب مرشد اول دشتی دلم

میخواود یه خبر خوش بهت بدم.

- بده بچه مرشد، تا بزوزه

نشدهم بگو!

- جناب مرشد، باید با کمال

خوشحالی بهت مزده بدم که کار -

هامون دازه یکی یکی رو برآه

میشه.

- حالا مکه چی شده که تو

انفده ذوق زده شدی؟

- دیگه چی میخواستی بشه

جناب مرشد... تا به ماه دیگه

میخوان توی تهران واسه مون

«مسابقه اتوموبیل رانی» بذارن؟! -

راس میگی بچه مرشد؟

خبر مسرت بخشی بود! ولی اکه

یه مسابقه هم برای کسانی که خر

خودشونو میروزن و بنرخ نون کاری

ندارن میذاشتن بد نبود!

- غصه نخور جناب مرشد اونها

همیشه خودشون بین خودشون مسابقه

خرسواری میذارن!

- بچه مرشد!.. دیگه قرار

نشد توفضولی کنی، برو سرقیه

مطلب!

- جناب مرشد!.. ممکنه

فرق «دانشگاه» با «زایشگاه»

رو برای من و خانوما و آقایون بگی؟

- «ممکنه» چیه بچه مرشد!..

حتماً میکم. فرق دانشگاه با

زایشگاه در اینه که آدم توی

زایشگاه اول میزاد بعد پول میده

ولی توی دانشگاه آدم اول پول

میده بعد زیرش میزاد!

- جناب مرشد وزیر «خراب

مسکن!» گفت برای کلیه «مؤسسات

دولتی» محل مناسب تهیه میکنیم.

- ببین بچه مرشد، بازم بگو

دولت دست رودست گذاشته و کاری

برای مردم نمیکنه!!

## وام استخدام

«آجنه»

ای صبا بر گو زهن قانون اسنخدام را

لامروت! از بهارستان برون نه گام را

باقا راپط دوش سفتا باغدآسار ارمنی

این واکیلان عاصا بانی میکنند آدم را

دام خاصان گشته این قاون چنان زهدوریا

تا بدمام آرد عسوام الناس کالانعام را

گوید آن، یک دخترم گردیده مستخدم ولی

روز و شب گیرد زهن خرج پر و حمام را

گوید این یک رفت هست و نیستم یکسر گرو

از کجا آرم که تا سازم ادا این وام را

نرخ هر چیزی گران گشته بجز نرخ حقوق

وین گرانی بر سرسام آورد سرسام را

کس زمجلس نیست آگه، جز خداوند علیم

بلکه آنجا ره نباشد ایزد علام را

چاره باشد خوردن می خاصه ایام بهار

تا برون از سر برد یکسر غم ایام را

لیک در کف نیست مفلس را چو بهرمی فلوس

ساقیا در فصل گل، از دوغ پر کن جام را

دوغ هم نرخش فزون از حد چو میباشد گران

رو «شراب عشق» خور و زدل ببر آلام را

ساقی مجلس کند یک جرعه می از ما دروغ

لیک میبخشد قدح رندان درد آشام را

باز دست دزد ملیو نهاست، لیکن بسته اند

صد هزاران افترا مستخدم بد نام را

عقل اگر داری منه در هام استخدام پا

ور که در دامنش اسیری پاره کن آن دام را

- جناب مرشد! اداره

دخانیات برای جلو گیری از مصرف

سیگار خارجی پیشنهاد کرده که

قیمت اون گرون بشه!

- خوب فکر بچه مرشد!..

شهرتاری هم در مورد نون و گوشت

همیشه از همین روش استفاده

میکنه!

- جناب مرشد! میخواستم

بهرسم که ...

- بیخود میخواستی بهرسی

که!.. نپرس که جواب دهنم خالی

شده!

«زرد آلو عنک»



دکتر - خانم امروز، روز معاینه نیست.

زن - میدونم واسه همین هم هست که خدمت رسیدم!

روزنامه فکاهی

## توفیق

انتقادی-اجتماعی-سیاسی

موسس:

شادروان حسین توفیق

تاسیس: ۱۳۰۱

چهل و چهارمین سال انتشار

(قدیمی ترین روزنامه

موجود ایران)

محل اداره: تهران

خیابان استانبول - شماره ۱۲۸

ساعات کار: ۸ تا ۱ و ۴ تا ۹

تلفن: ۳۹۶۷۳

عنوان تلگرافی:

«تهران - روزنامه توفیق»

چاپ: رنگین

باغ سپهسالار - تلفن ۳۹۶۸۵

امور هنری توسط:

«استودیو توفیق»

نقل و اقتباس و تقلید مندرجات

نشریات توفیق در مطبوعات،

راد یوها، تلویزیونها و هر کجای

دیگر بهر نحو و بهر شکل اکیداً

ممنوعست و کلیه حقوق منحصراً

بروزنامه توفیق تعلق دارد.

بهرای اشتراک توفیق

یکساله: ۴۰ تومن

ششماهه: ۳۲ تومن

برای کلیه کشورهای خارج

با پست زمینی:

یکساله: ۴۵ تومن

ششماهه: ۳۵ تومن



هیچگو یزد...



... گفتگویی بین مقامات زاغه نشینان جنوب شهر و ویلا- نشینان شمیرانات و توابع صورت گرفته که در تابستان امسال این دودسته جای خود را با هم عوض کرده و از تنوع مسکن برخوردار شوند ولی زاغه نشینان گویا هنوز زیر بار نرفته اند.

... قطعی و مسلم شده است که قیمت ها تا سه ماه دیگر بقدری پایین خواهد آمد که در وسط تابستان فقط آنهاست که کنج قارون ریسر دارند میتوانند یک آبدوغ خیار فرد اعلاای پنج نفره درست کنند و بخورند؟! \*

... سینماهای تهران از قبول آگهی های تجارتی معذرت خواسته اند و گفته اند اگر ما را بکشید زیر بار آگهی ها نخواهیم رفت زیرا مردم برای تماشای فیلم به سینما می آیند نه تماشای آگهی- های تجارتی! \*

... بدنبال این جریان کلیه جراید و مجلات نیز از چاپ آگهی ها و علی الخصوص «رپر تاژ» های گران قیمت دولتی سر باز زده و گفته اند ما حاضر نیستیم با درج آگهی ها، پرستش خودمان را در بین مردم از دست بدهیم از این بعد نیز در شب عید هم شماره مخصوص آگهی های دولتی در صفحه و صد و چهل صفحه منتشر نخواهیم کرد!

... فاصله طبقاتی که تا چند سال قبل در ایران کم و بیش بی چشم می خورد اکنون نل می هم از آن باقی مانده (!) و تمام مردم دارای اتومبیل و پول کافی و زندگی مجلل هستند و در تمام کشور فقط یک نفر از وضع خود ناراضی است و آنهم جناب آقای صدراعظم عصائی است. گفته اند حقوق کم و کار زیاد! خیلی خسته شان کرده است. \* گل مولا،

شهرداری میخواهد خود را نشان بدهد. - جراید



این آدم کشتن دارن فرار میکنن؟ - نه، شهرداری خودشو نشون داده!

شد شد شد!

هر که ظالم شد بنزد مردمان منفور شد  
شد حنایش عاقبت بی رنگ و بوبور شد  
شد دچار درد و رنج و غصه و غم عاقبت  
هر کسی از درد و رنج دیگران مسرور شد  
هر کسی اسباب اندوه کسی را جور کرد  
پیش مردم عاقبت اوضاع او ناجور شد  
میخورد از هر که باشد عاقبت روزی شکست  
هر که از نا بخردی خیلی بخورد، غرور شد  
هر که برق مردمان را کرد خاموش و خراب  
عاقبت در بین مردم آدمی بی نور شد  
هر کسی پابند سیگار و عرق شد، مدتی،  
عاقبت پابند مرفین گشت و بار فور شد  
گشت با مال جفا هر کس که شد زار و ضعیف  
وای بر احوال آنکو مثل ما کم زور شد

«نابینائی در کنکور دانشگاه پهلوی شیر از شرکت کرد.»



نابینا به ممتحن - این سؤاها رو من چشم نمی بینم بنویسم بگیر جوایهاشو برام بنویس!؟

معاشقه

رفتم بدر دکان يك میوه فروش  
يك خر بزه را گرفتم اندر آغوش  
آهسته زیر گوش من گفت: مرا؛  
بگذار زمین مزین عیب جوش و خروش

يك بام و دو هوا

يك طایفه را مرغ و فسنجان حاضر  
وز بعد غذا، قهوه به فسنجان حاضر  
يك طایفه هم ز کشتگی هر شب و روز  
اندر ره نان بدادن جان حاضر

معشوق من

ای کاش که من شوم فدای سنگک  
جانم بفدای خاکپای سنگک  
هر کس برهی جان خود از دست دهد  
من جان ندمم مگر برای سنگک

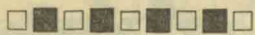
نیش و نوش:

گسترش!

گفت: شنیدی دکتر  
خوش اقبال در امریکا  
گفته فعالیت های نفتی ایران  
گسترش می یابد؟  
گفتم: آره.  
گفت: معلوم میشه  
مسافرتهای اخیر بدهن  
ایشون مزه کرده.  
گفتم: آره آمریکای  
که بدجائی نیست.  
گفت: واسه همین  
هم هست که آقای دکتر  
اظهار امیدواری کرده که  
دامنه فعالیت های نفتی  
گسترش یابد چون بموازات  
آن دامنه مسافرتهای مدیر  
عامل نفتی هم گسترش  
می یابد.

گفتم: حالا تو برو  
شکر خدا رو بکن که ایشون  
در نظر ندارند دامنه  
فعالیت های نفتی ایران رو  
به کره ماه گسترش بدهند  
والا این شندر قاز درآمد  
نفتی هم صدقه سری بما  
میدن تمامش صرف گسترش  
فعالیت (!) میشد؟!  
... در حالیکه تند و  
تندشکر خدا رو بجامی آورد  
راهش را کشید و رفت.

چلو کباب یکتومنی!



اون چیه دم دهن مگسه؟!  
- ایوای چلو کباب منه!!  
(مشتی با عصبانیت از جاش  
بلند میشد کتش را در میاورد و  
همانطور که آنرا روی هوا می -  
چرخاند و کمک میطلبد توی شلوغی  
دنبال مگسه میکنه که چلو کبابش  
را ازش بگیرد!!)

توی چلو کبابی جمعیت مثل  
مور و ملخ از سر و کول هم بالا  
میروند و جای سوزن انداختن  
نیست:

- کارسون...!  
- چیه آقا؟  
- این ناهار ما چطور شد  
بابا؟ .. تو که خفمون کردی با  
این ناهار آوردنت!

- چند پرس میخواستی؟  
- ۲۰ پرس بیار!!  
(کارسن با تعجب نگاه نگاهی  
به طرف میکنه و بعد يك نفر را که  
پشت میز بغلی ضعف کرده از حال  
رفته باو نشان میدهد و میگوید):  
- حواست کجاست عمو؟  
این بابا ۲۰ پرس خورده هنوز  
نای حرف زدن پیدا نکرده (!)  
اونوقت تو میخوای فقط بیست  
پرس بخوری؟! ..

(یک نفر با عصبانیت از در  
کافه بیرون میرود - از سرپست يك  
آجان نتراشیده نخراشیده  
بر میدارد و «بدو» بطرف کافه  
می آید، جمعیت را میشکافند و  
یکراست بطرف میزی که بغل  
ستون است میروند):  
- بیاس کار! این هومن آقا تیه  
که من ازش شکایت دارم.  
- باللا راه بیفت بریم  
کلاتری.

- مگه چی کار کردم سرکار؟  
- چی کار میخواستی بکنی؟  
مگه این آقا همقد توئه که باهاش  
شوخی میکنی؟!  
- چه شوخی می سرکار؟ من اصلا  
اهل شوخی نیستم!  
- من این حرفها سرم نمیشه،  
این آقا از شما شکایت کرده که  
هرچی چلو کباب برایش آوردن  
شما فوت کردین و باد اونها رو  
ببرده (!) حالا هم باید بریم  
کلونتری! ....

.... و بالاخره یکماه بعد از  
افتتاح این چلو کبابی «ارزان قیمت»  
که از تخم و ترکه همان برنامه  
«صرفه جوئی» خواهد بود  
دانشمندان جهان اعلام میکنند  
که اخیراً در ایران در زیر  
میکروسکب میکروبی دیده شده که  
شبهات عجیبی به چلو کباب دارد؟!  
«عوج بن عنق»

شهرتاری ایندفعه قسم خورده  
است که هر طور هست «خودش را  
نشان بدهد!» و از خجالت مردم  
در بیاید! و از قضا وارد عمل شده  
و اعلام کرده که در نازی آباد برای  
کمک باهالی جنوب شهر يك ناهار  
خوری ارزان قیمت خواهد ساخت  
که قیمت يك پرس چلو کبابش  
فقط یکتومنه!

(آقا جون چرا بمن حواله  
میدی...؟ تقصیر من چیه؟!)  
حالا چلو کبابی که شهرتاری  
بده، یکتومن چقدر فسقلی است و  
چند مثقال گوشت؟! و چند تا دونه  
برنج داره خدا میدونه و شهرتاری  
و ... ما و شما که این مطلب را  
میخوانیم:

در گوشه کافه يك نفر عرق -  
ریزان از زیر میزش بیرون می آید  
و یکی از کارسن هارا صدا میکند:  
- آهای کارسون!  
- هان؟  
- به دقیقه بیا اینجا!  
- بعله...?  
- این چلو کباب منو ندیدی؟!  
- نه.  
- پس من یخه کی را بگیرم؟  
- چلو؟  
- آخه کم شده (۱)  
- خوب بگیرد پیداش کن!  
- نیست بابا، همه جارو  
گشتم!

- زیر میز رو دیدی؟  
- آره بابا، کبریت هم روشن  
کردم نبود!  
- حالا نمیشه ندیده اش بگیرم؟!  
- نه بابا، گشتم!  
- روی میز رو خوب دیدی؟!  
- آره، اما آخه، بد مصب یه  
خورده هم چشمهای من ضعیفه.  
- تو جاسیگاری رو هم گشتی؟  
- اونم آره!  
- میخواستی تودو بل شلوار تم  
به نیکاهی بکنی!!  
- کردم، نبود!  
- نکنه خوردی یادت نیست!  
- نه بابا همینجا بود!  
- به «انا انزلنا» بخون پیدا  
میشه!

- خوندم بابا!...  
- یه وقت لای سیبلا ترفته  
باشه؟  
- نه میخوای ببین!  
(کارسن لای سیبلاهای مشتری  
را میگرد و بعد تو میدانه میگوید):  
- نخیر!... اینجام نیس!  
- چه خاکی ب سرم کنم آقای  
کارسن؟ بحرست عباس (ع) دارم  
از کشتگی دل ضعه میگیرم!  
- من چه میدونم داداش!...  
میخواستی حواستو جمع کنی چلو -  
کبابت کم نشه؟!... اها!... بیمنم!





باید بالا بره رشد سیاست  
تا روشن شی باوضاع زمنه  
فزون کرده شعور دیپلماسیت  
بخون اخبار ما را دونه دونه  
م - شیدر

لیست سیاه شامل مقاطعه کاران خارجی هم میشود .

توهم گر همچو من در اشتباهی  
در حالیکه فلان مشمول این لیست  
چو عمری داده جولون نوی «پست» ها  
نه از خر میهراسد نی ز پالون

استاندار بسزله نخست وزیر در يك استان است.

چه خوب بود ما هم استاندار بودیم  
تا با «رُست» صدارت لامحاله  
کلنگی میزدیم در هر کناری  
و با آنکه عصائی بر کف مشت

برق چالوس به نوشهر منتقل شد.

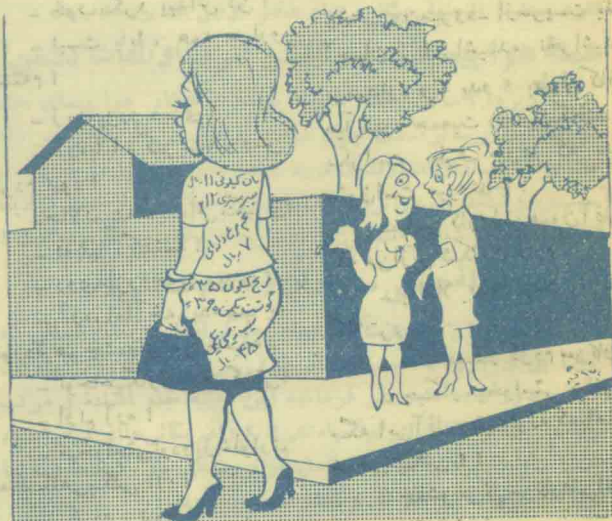
خوشا بر حال خلاق الله چالوس  
اگر نو شهری ها شیرین نکارد  
نگن با اینهمه لفت و لعابش

آمریکا و انگلیس در خاورمیانه اختلاف ندارند.

و باز هم دود این بی اختلافی  
که هستیم عضوی از خاورمیانه  
که ما را مقرر این هر دو کرده

آفت با انومیل عابری را زیر گرفت .

المی آفتی بر «آفت» افتد  
که دنیای هنر را راحت افتد  
که دنیای هنر را این «هنر» ها  
از اون بیخ کند زده بکاره، بیکجا



شمسی چون می بینی واسه اینکه هیچکس دنبالش نیفته  
چه حقه ای زده؟! هر مردی که دنبالش بیفته تا چشمش به نرخ  
اجناس بیفته فرار میکنه!!

نتیجه مبارزات!

- داداش، بالاخره کار «مبارزه با گرونی» بکجا کشید؟
- هیچی، بسر نوشت «مبارزه با فساد» دچار شد!
- راستی «مبارزه با فساد» چطور شد؟
- رفت لای دست «مبارزه با بیکاری»!
- خوب شدم بادم انداختی... «مبارزه با بیکاری» در چه مرحله ای است؟
- آنهم پش مبارزه با «دود» رفت!
- نکفتی کار «مبارزه با دود» بکجا انجامید؟
- بابا توهم عجب حوصله ای داری ها...!
- هیچی، دود شد با سمون رفت دیگه!؟

برای صرفه جویی

در مخارج

- بالاخره قریاک رو ترک کردی؟
- آره.
- سیگار رو چی؟
- اونم آره.
- دیگه چیزی نمی-کشی؟
- چرا، نفس میکشم
- که اونم تصمیم دارم
- انشاءالله ترکش کنم!؟
- ع- ربیع زاده!

شیره کشخانه الکتریکی!

چند روز پیش تلفنی بسرویس  
حوادث روزنامه خبر رسید که چه  
نشسته اید که یک شیره کش خانه  
الکتریکی کشف شده است!  
خبر نگار شیرهای ما (چونکه سرش  
را خیلی شیر ماییده اند باین اسم  
صداس میکنند، خیال بد نکنید!)  
باشند این خبر چرتش پاره شد  
و بهزار زحمت خودش را بمحل  
حادثه رسانید و گزارشی باین شرح  
برای ما فرستاد:

«وقتی که من به آنجا رسیدم  
از دور جمعیتی انبوه بچشم می-  
خورد. چند خبرنگار داخلی و  
خارجی مشغول عکسبرداری از  
شیره کش خانه الکتریکی بودند!  
آلات و ادوات الکتریکی و  
الکترونیکی در گوشه و کنار این  
ساختمان بچشم میخورد! ساختمان  
آنجا طرحی مانند زیر دربائی  
انمی ناپلوس داشت؟! در اینموقع  
یکی از مسئولین برای اینکه از این  
واقعیه بنفع دولت نتیجه ای بگیرد  
رو بخبرنگاران کرد و گفت:

- آقایان ملاحظه میفرمائید  
که در اثر جدیت روز افزون  
دولت، کشور ما به چه پایه از  
ترقی و پیشرفت رسیده!... این  
شیره کش خونه مونه و شما از  
همینجا بی بهرید که در سایر  
شئون سیاسی و اجتماعی و  
اقتصادی چه پیشرفتهائی نصیب  
ما شده است!!

سخنرانی آقا در میان خمیازه ها  
ودهن دره های شدید حضار پایان  
یافت و مراسم بازدید از شیره کش  
خانه الکتریکی نیز باین ترتیب  
تمام شد!

اختلاف طبقاتی!

آخرین خبر:

بقرار اطلاع واسله دولت  
تصمیم گرفته است که برای رفع  
هر گونه اختلاف «طبقاتی» تمام  
ساختمانهای چند طبقه موجود  
در ایران را خراب و همه آنها را  
یک طبقه کند!

نخست وزیر خطاب بوزرا گفت: «باید تکون بخورید» - جراید

بجنبون، آی بجنبون!

تکون بخور داداش چون که دوره تکونه  
ابرو رو بالا بنداز که وقت خوش خوشونه  
برقص تا که از ما نشونه ای بسونه  
به رنگ آی گرونه، آی گرونه، آی گرونه  
برقص تا که هر چیز شود دو باره ارزون  
قر بوتم داداش جون، بجنبون، آی بجنبون

قر بوتم داداش جون، قریده ابرو بنداز  
با رنگ شاطر آقا یه نون رو پارو بنداز  
رواندازو بکش زیر، زیر اندازو رو بنداز  
نونه ای تازه تازه نوی ترارو بنداز

تنور گرمه، یالته، بجنب و نون بجنبون  
قر بوتم داداش جون، بجنبون، آی بجنبون

بجنب تا بجنسیم، بگرد تا بگردیم  
بجنب تا بدانند که ما همیشه مردیم  
بیا که تا نگویند که ما هنر نکردیم  
بکوش تا بدانند که بی نظیر و فردیم

بریز نوی سینی؛ تو بچه، نعنا ترخون  
قر بوتم داداش جون، بجنبون، آی بجنبون

«جنگ ویتنام جانسون را با بن بست رو برو ساخت.» - جراید



کاکا به عمو سالم - چرا داری گریه میکنی!!

- گریه نمیکنم بابا، آتیشا توشم خودم افته!

صحت کارخانه ذوب آهن

نیم قرنی، بیش و کم، بگذشته و هر صبح وشام  
ما ز نصب کارگاه ذوب آهن دم ز نیم  
بنده میترسم که گردد عصر آهن هم تمام  
باز، بینی، ما همان در فکر ذوب آهنیم

«نظارت برای نان و گوشت بخود مردم واگذار میشود.» - جراید



نظارت!



نوشته: « عزیز نسین »

ترجمه و تنظیم: « دایلق-آقاموشه »

دومین نامه

برادر عزیزم خرمگس خان!  
درنامه قبلی شرح مرگم را و یا بهتر بگویم شرح توقیر خوابیدنم را برای تو نوشتم. بجان عزیزت، گرفتاری من تازه از آن ساعت شروع شد! ..... پلیس که برای عرض گزارش محل مأموریت خود بکلانتری رفت یواش یواش مردم بدوروبرم جمع شدند. یکی میگفت:  
- راسی راسی ما عجب آدمائی هستیم! این بابا داره میمیره و ما از جامون نمکون نمیخوریم!  
و دیگری در تأیید گفته اولی، داد سخن میداد که:  
- والله درست میگه! وحی مسرت از میون رفته! این همه آدم اینجا واستادن، یکیشون کمک نمیکنه!  
و بعد از آن، صداهائی بگوشم رسید که بعضی از آنها بظالم مانده - اینجاها دکتر پیدا نمیشه؟  
- خوبه تلفن کنیم دکتر بیاد!  
- تا تلفن کنی که این بیچاره از دست رفته!  
- تا تلفن جواب بده گرگ پاره پارهش میکنه، خیال کردین شماره گرفتن با تلفن آسونه!  
- واه... واه، ببین تورو خدا، جلوی چشم آدم جون میده و هیشکی گکش هم نمیگزه!  
در این موقع جوانکی رو به دیگران کرد و گفت:  
- اگر یک همچین اتفاقی در اروپا یا امریکا میافتاد، در یک چشم بهم زدن آمبولانس کمکهای اولیه، بمحل حادثه میرسید. یکی دیگه گفت:  
- اشتباه میفرمائین! ... مردم اروپا اونقدر سرشون بکار خودشون گرمه که باین کارها نمیرسن!  
کم کم « مسئله داخلی » که من باشم تبدیل به « جنگ بین-المللی » شد و اون یکی جواب داد:  
- شما اصلا اروپا و امریکارا دیده اید?  
- من ندیده ولی از اونهای که رفته اند و تعریف می کنند شنیده ام. از اون گذشته، پارسال با یک کشتی مسافرت کوچکی کرده ام، البته یک مسافرت داخلی. اصلا بگین ببینم خود شما بخارجه تشریف برده اید که از اونجاها

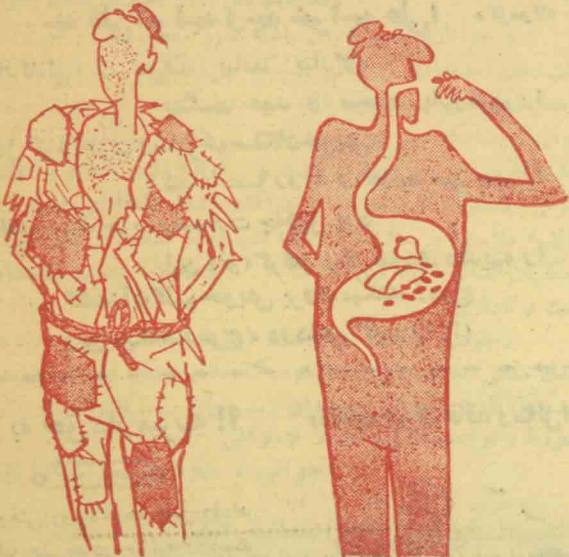


دم میزنید.  
- بله! من پارسال با یک کشتی عظیم مسافربری از اسپانیا و ایتالیا و بحرالمیت و بالاخره از تمام نقاط بحر احمر دیدن کرده ام. در این موقع صدائی گفتگوی آنها را قطع کرد و صاحب این صدا فریاد میزد:  
- بابا، یه آدم با وجدان توی شماها پیدا نمیشه؟!  
دیگری می گفت:  
- حالا بگیر آدم با وجدان هم بگیر اومد، میخوای چیکار کنه؟  
- بیره تلفن کنه از اداره بهداشت آمبولانس بخواد.  
- اگه تو اروپا بود فوراً بدادش میرسیدند و با آمبولانس به بهداشت می بردنش، شاید هم زندهش میگردند!  
- درممالک متمدن هر کس به وظیفه خودش آشناس و اصلا لازم نیست در این قبیل موارد کسی بکسی تذکری بده!  
- سینه شو فشار بدین.  
- کاه گل آب بزنین جلودماغش بگیرین.  
- کلاب بزنین خیلی بهتره!  
- تنفس مصنوعی بهش بدن.  
- بابا خدا عاقلتون بده! پارو مرده، اینکارها بیفایدهس - همه باید این راهوبریم، خدا بیامرزش، انا لله و انا الیه راجعون.  
- نخیر، ما آدم بشو نیستیم، اینهمه آدم دراز و کوتاه اینجا وایساده، یکیشون هم کمک نمیکنه!

برادر عزیزم خرمگس جان!

قضیه مردن مخلص تا اینجا ش جز یک سلسله وقایع خوشمنزه چیز دیگری نداشت. .... فکرمی کردم چه خوب بود در زمان حیاتم خودم را به مردن میزد و مردم راسر کیسه میکردم ولی حیف که کار از کار گذشته بود و من مرده بودم و نمی توانستم کاری بکنم. وانگهی، زندگی ابدی دیگه زندگی سیاسی نبود که هر لحظه برنگی دربیاد!

شهر دار تهران گفت: دیگر وعده دادن از بین رفته و شهرداری میخواهد خود را نشان بدهد.  
از وحده هم...  
در هفته گذشته شنیدم که با زهم نطقی برای شادی ما کرده شادمان بر خلق داده مزده که از همت رجال از بین رفته « وعده » بکلی در این میان گفتم تو را خدا زن این حرف را بما ز نهار قطع وعده مفرما ز این و آن ماجمله ساهاست که دلخوشی بوعده ایم وعده برای ماشده؛ کار و لباس و نان من در بگو مگو که سر و شی ز غیب گفتم: « از وعده هم مضایقه کردند کوفیان »



سیاست خارجی نقل از مجلات ترکی

سیاست داخلی

و خودش را زورچیان میکرد لای جمعیت که بمن برسد! مردمی که دوروبرم جمع شده بودند بدقت سر تا پایم را ورنانداز کرده همه چیزم را مورد بحث و گفتگو قرار می دادند، یکی بر فیتش میگفت:  
- بین بیچاره خیلی بی چیز بوده. خوب نیگا کن! بند کفشهای هم لنگه بلنگه است!  
من بشنیدن این حرف از خجالت آب شدم و رنگم عین آفتاب مهتاب ده دوازده مرتبه سرخ و سفید شد ولی چه میتوانستم بکنم. من مرده بودم. ولی تصمیم گرفتم از این بی بعد هر وقت خواستم به چنین کارهایی دست بزنم، قبلا بر روضه برسم!  
دو نفر دیگس شرط بندی میکردند! ... یکی از آنها میگفت:  
- باهات شرط می بندم که کفشهای بارو چهار دفعه پیش پینه دوز رفته و نیم تخت عوض کرده! زن جوان و خوشگلی در حالیکه مژه های مرا بدوشش نشان میداد اظهار می داشت:  
- ببین چه مژه هائی داره، عالیه!  
چه میشه کرد؟ توی این دنیا هر کس به چیزی علاقه داره؛ یکی به مو علاقه! داره یکی به مژه! بعداً صداهائی باین ترتیب بگوشم رسید:

و خودش را زورچیان میکرد لای جمعیت که بمن برسد! مردمی که دوروبرم جمع شده بودند بدقت سر تا پایم را ورنانداز کرده همه چیزم را مورد بحث و گفتگو قرار می دادند، یکی بر فیتش میگفت:  
- بین بیچاره خیلی بی چیز بوده. خوب نیگا کن! بند کفشهای هم لنگه بلنگه است!  
من بشنیدن این حرف از خجالت آب شدم و رنگم عین آفتاب مهتاب ده دوازده مرتبه سرخ و سفید شد ولی چه میتوانستم بکنم. من مرده بودم. ولی تصمیم گرفتم از این بی بعد هر وقت خواستم به چنین کارهایی دست بزنم، قبلا بر روضه برسم!  
دو نفر دیگس شرط بندی میکردند! ... یکی از آنها میگفت:  
- باهات شرط می بندم که کفشهای بارو چهار دفعه پیش پینه دوز رفته و نیم تخت عوض کرده! زن جوان و خوشگلی در حالیکه مژه های مرا بدوشش نشان میداد اظهار می داشت:  
- ببین چه مژه هائی داره، عالیه!  
چه میشه کرد؟ توی این دنیا هر کس به چیزی علاقه داره؛ یکی به مو علاقه! داره یکی به مژه! بعداً صداهائی باین ترتیب بگوشم رسید:

تا چون دادن آدمیزاد را عملی نیست و دیگری فریاد زد:  
- خانوما و آقایون محترم لطفاً برین تو صف (ا) که همه بتونن ببینن!  
یه آدم جلمبر میگفت:  
- خیلی دیر شده! ... اگه یه خورده زودتر خبردار میشدم بلیط ورودی (!) چاپ میکردم و پول کلونی بچی میزدم!  
در این موقع آمبولانس لنگ و لنگ کنان از راه رسید و ما را انداخت بالا و د برو! ولی دلم برای یکی از هم تنوعان اصیل خیلی سوخت! او در حالیکه دنباله آمبولانس میدوید با سجه و التماس می گفت:  
- آقا تو رو خدا نیکه دارین... من از راه خیلی دور اومدم! ... بد او برین نیکگاش بکنم و برم!  
ولی چه میشه کرد؟ ... متأسفانه هنوز زور انسان بزور ماشین نمیرسد و مغلوب اوست این هم نوع اصیل بنده هم بالطبع با همه جزع و فزع و تلاشی که میکرد نتوانست مرا از باون کند! یا بهتر بگویم نتوانست به آمبولانس برسد.  
برادر عزیز!  
درنامه آینده شرح مسافرتی را که با آمبولانس دولتی کردم برایت خواهم نوشت.  
برادرت: خرمگس





سؤال و جواب

دکلمولا

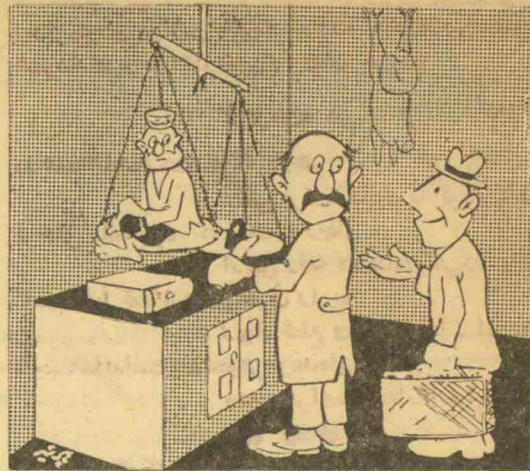
مسابقه چاخان

بابا کجای کارید؟

در محفلی سه نفر از سن پدر بزرگشان صحبت میکردند. اولی گفت: پدر بزرگ من بیش از چهل پادشاه در عمر خود دیده. دومی اظهار داشت: اگر پدر بزرگ مرا میدیدی چه میگفتی؟ آمرحوم صدویست و چهار هزار پیغمبر رادیده و باهمه شان دوستی نزدیک داشت! سومی که حوصله اش از اغراق سومی آنها سر آمده بود خطاب بآن دونفر گفت: کجای کارید آقایون!... پدر بزرگ من در مدت عمر خود سه تا خدا دیده!! ولی حیف!.. عمرش کفاف نداد که خدای چهارمی را هم ببیند؟! □

عصا در دست دارد وقت و بی وقت عصا در دست او جای کلنگه همیشه فاقد رخت و لباسیم خیالش از اطو کردن بود تخت نجیب و بی اذیت مثل مورند بما این درس را داده مکرر! ولی با این سیاهی مثل ماهه ز کاکا مهربانتر کس ندیده اقبلا دونه ای سیصد قرونه که بینی رنگ ماهی را تودر خواب نباشد در میان خلق پیدا همیشه توی خونه کار داره نجوید چاره ازد کتر در این کار نمیخواهد کنند از کله اش پوست جناب «میوه» در بازار این شهر ز هجر میوه داریم در عذابم □

اگر گفتی چرا صدراعظم وقت برای اینکه یک پایش می لنگه - اگر گفتی چرا ما آن و پاسیم - برای اینکه یک انسان بی رخت - اگر گفتی چرا مردم، صبورند - برای اینکه ایوب پیغمبر - اگر گفتی چرا کاکا، سیاهه - برای اینکه قلب او سفیده - اگر گفتی چرا ماهی کرونه - بدفوری دهانت را بکشت آب - اگر گفتی چرا هرگز هیدیا - برای آنکه او مشغول کاره - اگر گفتی چرا شد هر که بیمار - برای آنکه دارد جان خود دوست - اگر گفتی چرا کرده زما قهر - (مدینه گفتی و کردی کبابیم) □



مشری به فصاب - تو که همه شو استخون گذاشتی!

چه علی خواجه و چه خواجه علی! دکلمولا، نازگدلی ز حزب بیامد بیارگاه بشکست عهد و صحبت یاروندیم را ول کرد حزب و سایر هم مسلکان خویش شد با عصا روانه و خورد حب جیم را گفتیم میان حزب و صدارت چه فرق بود این «نو» گرفته ترک نمودی «قدیم» را گفت: آن گلیم خویش برون میکشد ز موج وین میکشد ز موج، دودستی گلیم را (!)

جدول شماره ۴

قابل توجه بیکارهای جدول حل کن محترم:

هر هفته بقید قرعه به سه نفر از کسانی که جدولهای ما را درست حل کنند و برای ما بفرستند بهر کدام یک دوره جلد شده و طلاکوب یکساله ۴۲ «توفیق ماهانه» جایزه میدهم.

خواید بکنی :-

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

- ۱ - خاک روبه دانی از آت و آشغالهای قدیمی -
- ۲ - در عصر روغن نباتی و قرن گوشت کیلویی صد و بیست ریال چنین کاری، کار حضرت فیل است ۳ - بخاری دهنی بچه ها برای گرم کردن دست در زمستان!

خانها روزی چهار پنج ساعت باهش سروکار دارند ۴ - چیزیکه روز فقرا میریزند و شب اغنیا میخورند ۱ - اول آخر هاون ۵ ۱ - ستاره دنباله ندار ۱ - یاد کاری بود از کاری پرید پائین! ۶ - کجش بمنزل نیرسه - دوتاش علامت تعریفه ۷ - کمک دنده مذهبی اتوبوسهای زهوار دررفته ۸ - برای فقیر فقرا اونوقتها «سالی» بوه ولی حالا الحمدلله (۱) عیدبعیدم گیرشون نمیداد! ... رجال ما این، خورشون قوی است! ۱

وایسادنگی!

۱ - سیزده بدر ازدواج ۲! - بعض و کالته ۱ - هنوز صاف نشده ۳ - ابقای زود خورد ۱ - مهندس استخراج بچه ۴! - روزی سیصد چهارصد هزار مرتبه میخورینش بازم سیر نمیشین ۱ - خبر گزار یونایتد پرس و آسوشیتد پرس مؤمنین ۵ ۱ - جواش آجر «پاره» است - یک «ضی» بهش بدین فوری راضی میشه ۶! - مفت پونصد - چسب فقیر فقرا ۷ - ... اینهم ویسکی شان ۸! - خداهیج دختری را اینطور نکند!

حل جدول شماره ۴۳

تختخوابی - ۱ - پشگل - ماه ۲ - لك لك - بنا ۳ - ال - هالتر ۴ - ساك - نیت ۵ - ته پته ۶ - اوا - هوو ۷ - كت - لبو ۸ - فلکه - جت - کمدی ۱ - پلاستیک ۲ - شکلات - تفه ۳ - کل - کها ۴ - لکه - پولک ۵ - آفتابه ۶ - صندلی چاق ۷ - آنتن ۸ - هارت پورت

برندگان جدول شماره ۴۳

۱ - مشهد: آقای پرویز وارسته ۲ - تهران: آقای حسین کردان ۳ - گرگان: دوشیزه صغری قاسمیه. کوتاه ترین توضیح! چاپ حل جدول ۴۴ و ۴۳ (اون هفته و این هفته) پس و پیش شده که طلب آموزش میکنیم!

ناراحتی!

چرا اینقدر سیکار میکشی؟ از بس ناراحتم. از چی؟ از اینکه نمیتونم سیکارو ترک کنم! (ش-موسوی)

دهات ایران فاقد وسائل اولیه است و باید با آنها کمک شود.



صدراعظم به دهاتیا - فعلا این «وسیله» آخیره را داشته باشین تا بعد!

درعید قربون

گوسفند - بع! بع! ... حاجی آقا - قربان آن بع بع گفتنت برم، خاطر جمع باش که خودمو قربانی کنم نمیدارم يك پشم از سوت کم بشه؟! □



گمشده

در این شکل يك گوسفند گم شده، بگردید تا پیدا کنید! (جواب در صفحه ۱۱)

حق به حق دار میرسه؟! □

وقتی روزنامهها خبر دادند که يك هنرجو در رضایه رودست «وات» بلند شده و يك ماشین «بخار» ساخته برای عده ای منجمله ما این فکریش آمد که این ماشین در حال حاضر هیچ خاصیتی نمیتواند داشته باشد جز اینکه سازنده اش آنرا درست به مجلس شلم شوربا اهدا کند! □

جرایم فرهنگی جدید!

از آنجا که سیاست دولت کشیدن مو ازماست است هفته قبل اعلام شد که: «طراحان سؤالات امتحانی شب امتحان زندانی میشوند.» تا بقیه حساب کارشان را بکنند و دستشان بیاید که این دولت خیلی دقیق است و بجهت آنکه پس فردا چند نفر را هم بجرم آب خوردن قبل از جلسه امتحان، بگیرد و بیندازد توی هلفدون ۱ ما ضمن قدرانی از اقدامات اخیر که بخوبی پیشرفت حسن «اعتماد عمومی» را در مملکت نشان میدهد برای اینکه سهمی در اینکار داشته باشیم در زیر جدولی تهیه کرده و صورت ریز جرایم فرهنگی را در آن نوشته ایم - باشد که قبول افتد! □

جدول جرایم و مجازات های امتحانی

نوع جرم	مجازات	ملاحظات
طرح کردن معادلات يك مجهولی	سه ماه زندان قابل خرید!	چانه بزیند تخفیف هم میدهم؟! □
طرح کردن معادلات دومجهولی	۶ ماه زندان قابل خرید!	قیمت مقطوع - نسبه ممنوع! (ملاحظه اش را هم نمیکنیم!)
طرح کردن معادلات سه مجهولی	یکسال زندان تأدیبی!	به سؤالات ایران نوینی تخفیف کلی داده میشود!
طرح کردن سؤالات علوم اجتماعی	۵ سال زندان با اعمال شاقه!	
طرح کردن سؤالات طبیعی	چون طبیعه کاریش نداریم!	
طرح کردن سؤالات تاریخ	اشد مجازات!	

درمورد باقی دروس هم فی المجلس تصمیم گرفته خواهد شد!



فرائد الادب :

جوان .... جوانان !!

.... و فرمود که جوانان بروزن شبانان عناصری باشند نحیف و لاغر، که به نسیمی از استواری به ناستواری افتند، سحر گاه در خواب غفلت مانند و چون بر خیزند ندانند چو نند و در کجا بمانند . در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی ، ابتدا به تدخین میل کنند ، دیناری چند فرا آورند و اشو خرنند ، اشو را در جایگاه ونیستون چپانند و خوبستن بفریبند که همچون افرنگان و هنر پیشگان آنان شده ایم .... از تدخین بسایر لذات قنات تمایل یابند و آنگاه از سیگار به چرس ، و از چرس به بنگ و حشیش افتند و چون باوج مکفیات واصل شوند از موم قاتل و زهر ملامل نهراسند تا بدانجای که تریاق پھونان نقل و نبات خورند و پس آنگاه به اعتیادات مضره افتند که نکفتنش اولی !!

اوضاع زمانه تا همین است خوشیم

مارا چو بساط ، اینچنین است ، خوشیم ای دوست برو ، مرا نصیحت کم کن

در جیب بقل ، تا هر وین است خوشیم

و جوانان ، جمع جوان باشد بطور مطلق ، ... و جوان ، از

جان و جن آمده باشد ... یعنی کسیکه جن زدگی دارد ، از اوضاع ، و

از محیط خویش ... لاجرم با اجنه محشور گردد که جوان است . و

جوان را چنانکه بینی چهار حرف است ... «جیم» بمعنای جواب کردن

باشد که بهر جا رود جوابش کنند .... «واو» دلیل و بلانی و «واویلا

گوئی» باشد که نوعی خفیف از در کات اسفل السافلین است .... و

«الف» علامت آجر سائیدن است که شب و روز بمقداری کثیر چنانکه

دیگران کشک ساینند وی آجر ساید .... و «نون» بمعنی نان نداشتن

است و ناداری .

و جوان ، بروزن روان است . اعنی ابتدا همه جا میرود ، و در

اندک مدتی بجای روان ، روان شود ، که مدام میدود ولی نمی جوید ....

اینست که گویند جوان .... روان .... دوان ..... ناتوان !!

جوانا ، تو اصلا برادر ، جوانی

جوانی ، ره و رسم ، مارا ندانی

عرب فرماید :

الجوانان الجوانین المجانین كمثل

الجان الجوانین جون چون الجن الاجنه !! « .

یعنی بدرستی که تو همش میگوئی آخ جون .... پس جتی

شده باشی بی تربیت !!

و جوان بهترین عنصری باشد برای پشد - و اندرز - که خرجی

ندارد و او را سهل است که از ورزش بگرددش و از نرمش بلغزش در آید -

از کتابخانه به میخانه رود - سالی چند کتابی معجول خواند و ورقی

فراچنگ آرد - در بدر - صف بصف - بی نقشه و بی هدف - خس -

الدنيا والآخرة برایش بانك تعاون سازند که آن تعاون به تعاون

انجامد و سهام صد تومانش را پانزده تومان نخرند :

ای جوان ، جان جهان ، گوشه دنجی بنشین

با خودت زمزمه کن ، مرد جوان ، نان جوین!



ژولی ، « داجنه »

ژولی زبس مهر بونه  
انکار نه انکار حیوونه  
دور از جناب ، چوانتونه  
دایم مطیع فرمونه  
روزها میون ابورونه  
شبهها کنار دالونه  
هم خورا کتس استخونه  
هم بهترین نکهبونه  
قانع بیک لقمه نونه

هر چی میدم می لمبونه  
دمشو برام می جنبونه

کلفت ما ماه سلطونه  
بسکی سقیه نادونه  
بازولی دشمن جوونه  
رخت و لباس که هیوونه  
چادر نماز و تمبونه  
بیرهن چیت الوونه  
شکلش شبیه میمونه  
پیره زن و بی دندونه  
من صا بخونه ام همونه

هر چی میدم می لمبونه  
سرشو برام می جنبونه

شوهر او مش زمونه  
اهل دهات کاشونه  
هیکل او بون غلطونه  
سبیل او آونگونه  
روزخورا کتس فنجونه  
شبه اغذاش بادمجونه  
آفت بک سفره نونه  
دشمن مرغ بریونه  
مفتخور شهر تهرونه

هر چی میدم می لمبونه  
ریششو برام می جنبونه

دختر او عزیز جوونه  
آواز کردی میخونه  
رقص لری خوب میدونه  
ماشالا بسکی شیطونه  
فرمیده ماشین میروونه  
مت و ملنگ و خندونه  
قدش چوسر و بستونه  
از سر تا پاش نمکدونه  
وقتی که شب میادخونه

هر چی میدم می لمبونه  
گوششو برام می جنبونه

■ □ ■

مراجعت!

اینچنانب مکس تله و زوزون  
ایران که مدتی بواسطه سرمای  
هوا به استراحت مشغول بودم ،  
بزودی مجدداً در تله و زوزون  
ایران حاضر شده و از سر و صورت و  
دماغ اجرا کننده گان و گویندگان  
محترم بر نامه ها بالا خواهم رفت!  
«مادر فولاد زره»

■ □ ■

برای شناختن شمال و جنوب کشور ...

نماینده رفسنجون در مصاحبه ای که صدراعظم عسائی تشکیل داده و در آن از اینکه مردم شمال و جنوب کشور خودشان را نمیشناسند و از وضع اهالی آن نقاط اطلاع ندارند کله میگرد - شرکت کرده بود! و قتیکه بخانه آمد ، زنش دیدیک قطب نما هم در دستش است . هر سید این قطب نما را برای چی خریدی ؟ نماینده رفسنجون جواب داد :

برای اینکه شمال و جنوب کشورمو بشناسم!



دکتر - من فکر نمی کردم که اینقدر سنگین باشین زن - معلومه جونم ، من زن سبکی نیستم!!

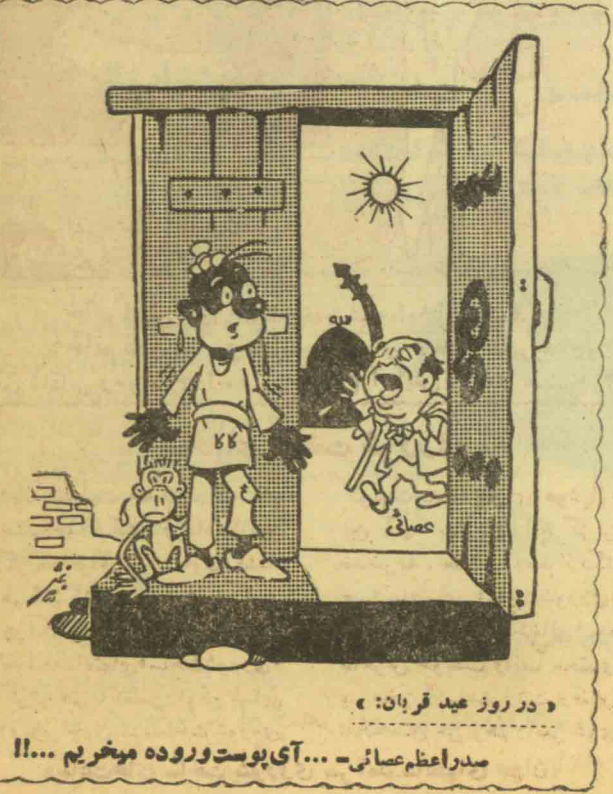
دوره استازا

پارسال وزارت اندرونی با بوق و کرنا اعلام کرده که ۲۵۰۰ نفر دیپلمه استخدام میکند . با شنیدن این خبر نیش از بناگوش ۲۵۰۰ دیپلمه منتظرالاستخدام! باز شد و بنا بدستور «اطلبوا - الکار ولو بالصین» یعنی «دنبال کار حتی تاچین هم شده برو» از اطراف و اکناف کشور هر کجا دیپلمه ای یافت میشد همگی بامید استخدام باقیمانده کت و شلوار را هم فروختند و رو بتهران آوردند و از آنجاییکه روش استخدامی ما مثل بقیه کارها مون غیر از فرشته ها (ا) است ، از اینهمه دیپلمه

مناظره

پپ و عصای صدراعظم!

پپ و یگروز طعنه زد بعضا هر کجا میرود «هو پیدا» خان میکنی «تق و تق» بهر کامنی گفت از عیب خویش بیخبری من اگر آدمم بکار امروز از مقام خودت در آن بالا! دود خود میکنی بخلق وزیر میدهم من بصاحب نیرو میدهد تکیه خودش بر من من خورم بر زمین و تودانم منکه «یار» ویام چنین پستم چون عصا صحبتش رسید اینجا «چون عصا، هر که راست شد، دم پاست پپ کج گشت و جای آن بالاست»



« در روز عید قربان: »

صدراعظم عسائی - ... آی پوست و روده موخریم ... !!



مردنگی وزیر نظام

در قدمی که برق نبود شبهای تابستان برای اینکه در فضای آزاد چراغ را باد خاموش نکند «مردنگی» که حباب بزرگ بلوری بود روی چراغ میگذاشتند.

وزیر نظام از اینکه توکرها هر شب مردنگی را میسکندند هسبانی شد و آنها را احضار کرد و گفت: «ایله بروید یگ مردنگی آهنی بسازید و بیاورید» توکرها در خارج اطاق وزیر با هم گفتند مگر تا بحال مردنگی آهنی هم کسی ساخته است... بعد گفتند حکم وزیر است و برو بر گردیم ندارد رفتند دستور دادند یگ مردنگی آهنی ساخته بحضور وزیر آوردند ولی همینکه آنرا روی چراغ گذاشتند تاریک شد. وزیر گفت: «ایله اینکه روشنائی نمیدهد» توکرها عرض کردند که «قربان خودتان امر فرمودید!» وزیر گفت: «پس ببرید سوراخ سوراخی بکنید!» توکرها مردنگی آهنی را بردند و مانند پنجره آنرا سوراخ سوراخ کردند

و آوردند ولی همینکه روی چراغ گذاردند باد چراغ را خاموش کرد! وزیر گفت: «ایله اینکه چراغ را خاموش کرد!» توکرها عرض کردند که «قربان خودتان امر فرمودید که سوراخ سوراخی بسازید» وزیر با هم گفتند مگر تا بحال مردنگی آهنی هم کسی ساخته است... بعد گفتند حکم وزیر است و برو بر گردیم ندارد رفتند دستور دادند یگ مردنگی آهنی ساخته بحضور وزیر آوردند ولی همینکه آنرا روی چراغ گذاشتند تاریک شد. وزیر گفت: «ایله اینکه روشنائی نمیدهد» توکرها عرض کردند که «قربان خودتان امر فرمودید!» وزیر گفت: «پس ببرید سوراخ سوراخی بکنید!» توکرها مردنگی آهنی را بردند و مانند پنجره آنرا سوراخ سوراخ کردند

حالا هرچی خاک وزیر نظامه، هم برنده و شما باشه حکایت وزیر نظام حکایت کله کننده های فعلی قوم ماست که با آن نقشه ها هاشان میآیند، دست بکار جهاد و صرفه جوئی و فلان و بومان میشن و وقتی می بینن باد «چراغ» رو خاموش کرد دستور میدن سوراخ سوراخ را بگیرند! که بقول امیر نظام «رفع اشکال شده باشد»!

\*\*\*

حالا هرچی خاک وزیر نظامه، هم برنده و شما باشه حکایت وزیر نظام حکایت کله کننده های فعلی قوم ماست که با آن نقشه ها هاشان میآیند، دست بکار جهاد و صرفه جوئی و فلان و بومان میشن و وقتی می بینن باد «چراغ» رو خاموش کرد دستور میدن سوراخ سوراخ را بگیرند! که بقول امیر نظام «رفع اشکال شده باشد»!

لوفیق - خدایا مشکل کله کننده ها رو هم مثل مشکل ماحل کن!

پنج انگشت و یک انگشت!

در ایام عید یک اصفهانی بایک انگلیسی هم سفر شده بودند. در بین راه مرد انگلیسی برای اینکه قدرت و سیاست کشور خودش را برخ اصفهانیه بکشد او را بترساند گفت:

- یکنفر انگلیسی میتواند دنیا را روی پنج انگشت خودش بچرخاند! اصفهانی بدون اینکه تعجبی کند جواب داد: - اینکه چیزی نیست!.. یک نفر ایرانی میتواند فقط با اشاره یک انگشت همان انگلیسی را با آن همه قدرت از جا بلند کند و یکمتر بهوا پرتاب نماید! انگلیسی که از این حرف متعجب شده بود پرسید:

- چطور؟

اصفهانی ناگهان انگشت خود را غفلتاً باو نزدیک کرد و انگلیسی بی خبر از همه جا یکدفعه یکمتر از زمین بهوا پرید! و اصفهانی بلافاصله گفت:

- اینطور!

مجالس تر حیم

بانهایت تأسف ضایعه اسفناک در گذشت مرحوم آقای «راستی» دوست دیرین خودمان را باطلاع عموم میرساند. مجلس تر حیم آن شادروان به علت مجهول المکان بودن فرزند والا تبارشان تشکیل نخواهد شد!

مناسبت در گذشت مرحومه مغفوره «عاطفه» دختر مرحوم «شفقت» کارمند سازمان «بشردوستی» راه استحضار عموم میرساند مجلس ختم آن مرحومه سالی بدوازده ماه منمقد میباشد!

بازماندگان خانواده های داغدار «حقیقت»، «مروغ»، «انصاف» با کمال تأسف در گذشت شادروان آقای «ایمان» را با اطلاع کلیه علاقمندان میرساند مجلس یادبود آن مرحوم انشاءالله کر خدا بخواهد پس از دوره آخر الزمان تشکیل خواهد گردید!

مهندس حبیب مصاب مرده

بی تاثیر

نه چائی، نه فهوه، نه جام شراب نه آنهنگه قارمون نه چنگه و رباب بجان عزیزان ندارد اثر؛ چومخلص بودوضع جبیم خراب «رضایه روشن»



خانم اولی - اوا! شما چقدر شبیه مادرتان هستید. خانم دومی - حق دارید مرا بجای دخترم بگیرید چون من شادایی و جوانی ام را مدیون لوازم آرایش کاری هستم!

ساعتهای ساخت شوروی

«تک ساعت چه گوید کوشدار چشم خود بگشا و ساعتها بین گر که خواهی ساعت خوب و قشنگ هم قشنگ و هم دقیق و هم قوی چونکه ساعتها آن عالی بود چونکه ساعتهای «ساخت شوروی» گر تو هم با نظمی و موقع شناس رو بخر چون بنده ساخت شوروی

«ساعت های ساخت شوروی سرآمد ساعت های جهان»

بزرگ مصو می تو توتینا

زوج خوشبخت!

اینهم آخرین افتضاحی که یکی از بیتلها با آقای «پل کتی» بالا آورده!! نقل از خواندنیهای شبیه ۲۹ اسفند ۴۳.



آقای پیل و توتینا در تهران

آقای پیل کسی نامدار معروف نیست که نزدیکترین مرد دنیا شناخته شده با وجود آنکه یکی از علاقمندان بیتلهاست و در این عین بایکی از آنها بازی کرده و در دیده میشود. تنها وجه تشابه نزدیکترین مرد دنیا با بیتلها آنست که تیلها «در صورت و اما خون جوانان در تمامه مختلف دنیا میکتند» و توتینا «آقای پیل» گشت دست بیا بند

دکتر کشیک (!!)

آقای برداشته ستون کشیک «پزشکان شب» روزنامه کیهان چهارشنبه ۱۶ دیماه را برای ما فرستاده دور این قطعه را خط کشیده:

آقای دکتر اکبر هنجنی حشمت الدوله غربی نرسیده به چهارراه گلشن تلفن ۶۵۳۲۰

وسپس در نامه خود توضیح داده که با باین آقای دکتر هنجنی الانه بیش از یکساله که رفته خارج! و تابلوی مطبایشان هم عوض شده و بجای ایشان دکتر دیگری با اسم و رسم دیگر نشسته که عهده دار کشیک شب هم نیست!

و در پایان از مادرخواست کرده که بروزنامه ها بگوئیم برنامه کشیک ایشان را اصلاً ننویسند یا اگر می نویسند دیگر در لابلای اخبار ننویسند که مدیر کل وزارت «به داری» همه شب کشیک پزشکان را کنترل می کند!!

- آقای عزیز درست است که این آقای دکتر در خارج هستند ولی بعید نیست که در آنجا عهده دار کشیک شب نباشند! و حتماً حشمت الدوله غربی نرسیده به چهار راه گلشن در خارج هم وجود دارد آقای دکتر هم هر شب تاصبح در آنجا منتظر بیماران محترم هستند! جناب عالی هم اگر مریش تشریف دارید بروید پهلوی ایشان خوبتان می کنند!

نمایندگان نترس!

برای اینکه ستون اینهفته ما سوء ختام داشته باشه خبری از «مجلس ۲۱» نقل می کنیم!

این خبر مربوط به روزنامه «مفاکرات مجلس شورای ملی» است و قضیه از این قرار است که «اوستاعباس» خودمون! در یکند و پنجاه و پنجمین جلسه از دوره بیست و یکم قانونگزاری بتاریخ روز پنجشنبه ۶ اسفند ۴۳ پشت تریبون میرود و داد سخن میدهد. و حالاً ما یک قطعه از آنرا عیناً نقل میکنیم: (..... دوستان کرام: بنده مدت ده سال عهده دار مدیریت تریبیت بدنی خوزستان بوده ام و قهرمانان ارزنده ای تحویل اجتماع داده ام. (پس اوس عباس هم ورزشکار بوده و ما نمیدونستیم) کیه نام اغلب آنها در لوحه افتخار قهرمانی کشور ثبت است و خوشبختانه اکنون در مملکت مصدر امر و محاسن از قبیل اساتیداری و غیره بوده و حتی با چند نفر از آنان در این مجلس افتخار همکاری دارم لذا بخود حق میدهم که در این مورد اظهار نظر کنم و حقایق را باز گوئیم.

دکتر رهنوردی - احسنت، لااقل یکنفر پیدا میشود حقایق را بگوید!!

- جدآهم که احسنت آقای دکتر! معلوم شد که دو نفر پیدا میشوند حقایق را بگویند یکی اوستاعباس یکی هم خودس کارا!

موشهای اینهفته ع - م - ف مهندي - ضیالی - خودم!

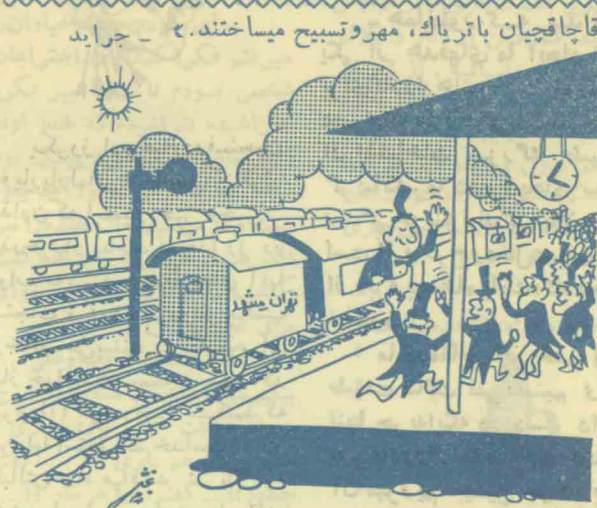




● روشنفکر: این است زندگی...!  
 کاکا: اشتباه کردی داداش، این نیست، اون یکبه.  
 ● اطلاعات: تا کسی در مغازه عکاسی!  
 ممولی: حتماً رفته بود عکس بندازه؟!  
 ● کیهان: آخرین محکومی که شلاق خورد...  
 توفیق: ... چون شلاقش قلبی بود دچار مسهومت غذایی شد!  
 ● هفتگی: روزنامه فروشی که در آلمان روز روزیس، و بزرگ راننده دارد.  
 انگولگی: ونویسنده روزنامه‌ای که هر شب گرسنه، از اداره روزنامه تا نه‌سلسبیل راپیاده گز میکند!  
 ● کیهان: آفت با عابری تصادف کرد.  
 توفیق: ما شنیده بودیم آفت به سردرختیهامیزنه، حالا معلوم شد به آدمهامیزنه!  
 ● روشنفکر: بره آب میشوند.  
 ملت: کاشکی نون هم میشند!  
 ● بانوان: عروسن باردار.  
 ممولی: قبل از عروسی یا بعد از عروسی؟!  
 ● اطلاعات: خوانندگان می-نویسند!  
 توفیق: ونویسندگان میخوانند!!  
 ● هفتگی: هنرمندان هولیوود به سایگون میروند تا برای افسران و سربازان امریکائی مقیم ویتنام برقصند و آواز بخوانند.  
 توفیق: اونها همونقدر که مردم رو میرقصونن کافی نیس؟  
 ● بانوان: زن = باهره!  
 کاکا: بابا! نقده خودتو تو بمانچسبونن، مکه ما خودمون کی هستیم که تو باشی؟  
 ● اطلاعات: مردی که مرده بود...  
 توفیق: دیشب دبه در آورد!  
 ● ترقی: راستی شما چرا زن نمیکیرید؟  
 کاکا: واسه اینکه فعلاً زنمون مارو گرفته!  
 ● هفتگی: من دونفر هستم.  
 ممولی: ای‌شالله خدا چهار نفرت کنه!  
 ● بانوان: درشیزه چوبک.  
 ممولی: خوشوقتم... بنده هم آقای صابون!  
 ● سپیدوسیه: بریثیت بار دو جواب داد.  
 توفیق: جواب مثبت یا منفی؟!  
 ● پارس: ماز پادپیشرفت کرده‌ایم.  
 توفیق: آره والله دیگه بیشتر از این گرمی مون میکنه!؟

خواهش (!)

رئیس شورای عالی اصناف اعلام کرده: «اصناف با گرانی مخالفتند»  
 با این حساب ما از مردم خواهش میکنیم دست از نج و لجبازی بردارند و آنها هم بیایند با گرانی مخالفت کنند (!) بلکه قیمت اجناس پائین بیاید!؟



مهر و تسبیح یادت تره!

رہایات

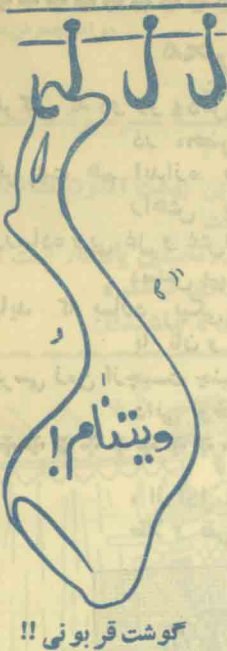
حکیم عمر ناکام نیشابوری  
 لقمه نان  
 تا کی من بیچاره در این دور زمان سگدو بزم بهر طرف از پی نان از بهر دلقمه‌نان خالی شب و روز باشم چوسک کله بهرسوی دوان  
 گوشت  
 دردا که دلم کیاب شد از غم گوشت آخر نشدم ز بخت بدهدم گوشت دیروز ز بوی گوشت سرمست شدم زیرا که نشسته بودم اندر دم گوشت!  
 عاشقی یا...  
 درخانه ما ز خوردنی نیست خبیر کرده شکم حقیر اعلام خطر گویند که در دعاشقی بدردی است مشنو، که گرسنگی از آن هست بتر  
 ساعت ۷/۵ شب سه‌شنبه برق میدان زاله و خود اداره مرکزی برق قطع شده و تا ساعت ۹/۵ هر جا تلفن کرده‌اند روشن نشده.  
 وای... وای «عمویادگار»  
 باز شنیدم خبر جالبی یک خبر خوشمزه بی کلک قطع شده برق دو ساعت تمام در خود کارخانه، نه اندرونک از پی روشن شدنش با شتاب خواسته اند از همه جانب کمک گفت ظریفی چو شنید این سخن شعر قشنگی که لطیف است و تک هر چه بگنند نمکش میزنند وای بروزی که بگنند نمک

فرمالتیه!  
 صلاح - موسقدر اقر بانای کتم؟  
 حاجی - نه بابا، دستم بدامنت مکه میخوای باهتیم بازی کنی؟.. فقط پشت کارد را بردار بگردنش و وردار!  
 مرد - چرا خونه احمد آقا اینها از سرش چر اغاشونو خاموش کردن!؟  
 زن - او نا تمام کارهای سرش شونو گذاشته اند نصف شب انجام بدن که قیمت برقشون از زور نتر بشه!

کشف بی نظیر!



هفته گذشته از طرف اداره «چاخانیا» و «چوندار میری» طرحی بدولت داده شد که بموجب آن بهر کاشفی در مقابل معرفی یک جعبه سیگار خارجی ده ریال حق-الکشف پرداخت شود.  
 و ما هم که در حال حاضر به پست آخر برج خورده ایم جهت رفع ر کورد پولی خود، علی النقد اعلام میکنیم که دست کم ۲۲ تا جعبه اش فعلاً توی جیب ۲۲ تا وزرای فعلی است. علی الحساب بابت معرفی این بیست و دو تا جعبه سیگار خارجی ۲۲ تومن حق-الکشف اخ کنید بیاد، تا بقیه اش را هم اگر خودتان عقلمتان نمیرسد بعداً برایشان آفتابی کنیم.



گوشت قربونی!!

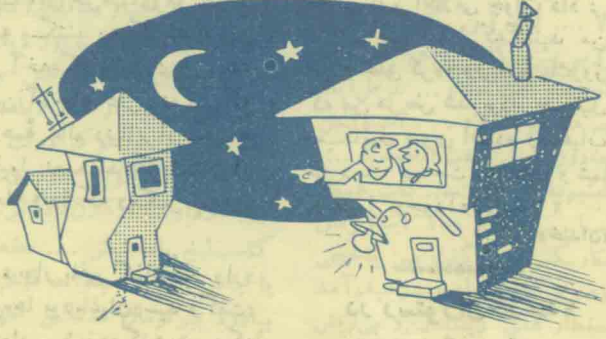
بیم، چند گنم صبر!  
 ایدوست دگر قول تو باور نتوان کرد  
 دل خوش به سخن های تو دلبر نتوان کرد  
 حرفی که دروغ است مرتب نتوان زد  
 قولی که چرنداست مکرر نتوان کرد  
 بهر دوسه تا بوسه، بیم، چند گنم صبر!  
 من صبر بسی کردم و دیگر نتوان کرد  
 تا کی شود از دست غمت دیده من تر؟  
 این غمزده را اینهمه منتر نتوان کرد  
 یک چند گرم خبر بکنی هیچ عجب نیست  
 اما بهمه عمر مرا خسر نتوان کرد  
 زیبایی اندام و رخت فایده اش چیست؟  
 گر کیفی از آن صورت و پیکر نتوان کرد  
 هر وعده که دادی بدعا گو، همه گشگی است  
 با کشک به هر شام و سحر سر نتوان کرد  
 باید هدفی داشتن ایدوست، و گرنه  
 هی اینهمه تیر الکی در نتوان کرد  
 در گلشن ویران اثر گل نتوان یافت  
 از کیسه خالی طلب زر نتوان کرد  
 خواهی که باز تو برقص همه جا، لیک  
 خود را همه جا ننگه عنتر نتوان کرد  
 فریاد که هر جازدم از جور تو فریاد،  
 گفتمی: خفته شو، اینهمه عرعر نتوان کرد!  
 «خروس لاری»

پیشنهاد مالی

«قلم زنان» توفیق که تا حالا هرچی نوشته اند دولتیها موبمو گوش داده اند! اینم تبه برای بالا رفتن درآمد مالیاتخونه پیشنهاد میکنند که «گرفتن مالیات بر درآمد» را لغو و از این بیعد «مالیات بردن نیامد!» و «مالیات بر بیکاری» بگیرند چون باین ترتیب اگر از هر آدم آس و پاس و بدون درآمد و از هر آدم بیکار شندرقاز هم مالیات بگیرند موجودی خزینه دولت سر بفلک میزند و همه مشکلات مالی و غیر مالی دولت را حل میکند. «زبون بریده»

قد و قواره نان

ناهاشده کوچک، ای خداوند جهان ما را ز غم کوچکی نان برهان یا نان بنما بزرگ چون معدما یا معدما بکن باندازه نان



مرد - چرا خونه احمد آقا اینها از سرش چر اغاشونو خاموش کردن!؟  
 زن - او نا تمام کارهای سرش شونو گذاشته اند نصف شب انجام بدن که قیمت برقشون از زور نتر بشه!



### گنجینه صدر اعظم!

ترتیب از شما میخواهم که در اسرع وقت باستانها رفته و به تعداد وزارتخانه هائیکه در تهران دایر است در استانان وزارتخانه بسازید و دست دبر و بچه‌ها؟ و نورچشمی هائیکه فعلا يك كار بیشتر ندارند بگیرید و آنها را از این فقر مالی نجات بدهید!

آقای نخست وزیر در پایان نطقشان، یکی، يك «عصا» به نخست وزیران جدید دادند و آنها را روانه استانهاشان کردند!

خبرنگار ما گزارش میدهد که بلافاصله بعد از نطق آقای «نخست وزیر اعظم» در نزدیکی خانه ایشان بسا، «تخت جمشید» محلی بنام «تخت عباس» بنا شده و بدستور مقام صدارت عظمی کتیبه‌ای باین شرح برای آیندگان در آنجا نصب گردیده است که قسمتی از آن «سنگ نشسته» برای مسرت خاطر خوانندگان عزیز در اینجا نقل میشود:

« خداوند بزرگ اهورا مزداست که زمین را آفرید - که مردمان را آفرید - که عباس را نخست وزیر کرد - منم نخست وزیر بزرگ - نخست وزیر نخست وزیران - نخست وزیر استانیهای پهناور و دور - پسر بابام - منم زنده عصا - منم کشنده پیب - منم زنده گل میخک - منم فاتح کاخ نخست وزیری - و سرزمینهای اطراف آن - آنچه بد و بدرناخوش ، بود به خوش تبدیل کردم ، من بفضل اهورا مزدا چنان کردم که کسی در صد آزار دیگری بر نیاید و در پیشگاه حکم من ترسیدند و فهمیدند که ضعیف نباید در صد آزار قوی بر آید!..  
والله اعلم بحقایق الامور - الاحقر امیر عباس الهییدا  
بتاریخ ۷ آوریل ۱۹۶۴

«امریکا در وینتام گاز خفه کننده بکار میبرد.» - جراید



کاکا توفیق - آقا شجاع کجا؟...  
آقا شجاع - وینتام؟!؟

### دسته گل

### جبرئیل و میکائیل؟!؟



یکروز اوس عباس و فسنجون «دوبار پارلمانی» باهمدیگر قرار میدارن که اینقدر خیر و خیرات و نذر و نیاز بدهند تا خدا را در خواب ببینند. اتفاقاً دعای آنها مستجاب میشود و هر دو نفر یکشب در خواب می بینند که یک نفر برای نماز خواندن بمسجد سه سالار میرود (۱) هر دو خیال میکنند که این بابا استغفرالله خداست!! لذا دنبالش راه می افتند تا بالاخره پشت سرا و بنماز جماعت می ایستند. بعد از نماز هر دو نفر جلو رفته و پس از کسب اجازه شروع به نطق قبل از دستور! نموده و عرض میکنند:

پروردگارا! ... دنیا را کی آفریده؟  
یاروهم که ایندو تا نخاله (۱۱) را شناخته بود و قضیه هم دستگیرش شده بود جواب میدهد:

من - دریاها و کوهها را چطور؟  
من - کندی، جانسون، خروشچف، استالین، هیتلر، روزولت، برژنف، مائوتسه تونگ، چرچیل، دوگل و سایر رجال را چه کسی خلق کرده؟  
من -

در اینموقع اوس عباس و فسنجون نگاه مظفرانه بهم انداخته و از اینکه در میان ملیاردها نفوس خود را بخدار ساندند انداز خوشحالی در پوست نمی گنجیدند و با تبختر و تفرعن تمام این دفعه پرسیدند، خداوند، ما دو نفر را چه کسی خلق کرده؟  
از این سؤال اخمهای خدا درهم رفت و با نگاه تعجب آمیز حاکی از بی اطلاعی جواب داد:  
- همه اینها که گفتید من خودم خلق کردم ولی فقط یکروز که من مریض شده بودم جبرئیل و میکائیل بهوس افتاده و در غیاب من دست بدمست هم داده و شما دو نفر را بوجود آوردند!؟  
(خندان)

### در رستوران درجه ۱

مشرتی - مکه من نکفتم نصف مرغ برام بیار!؟  
گارسون - چرا قربان فرمودین ولی چون درست نیخته بود من زورم نرسید نصفش کنم آوردم زحمتشو خود شما بکشین!؟

### محرم راز!

«موش کور»

هرکس که دو رو و دغل و شعبده باز است در محضر اسرار مهم، محرم راز است گر پشت هم اندازه و رند و متقلب راهش بترقی و تعالی همه باز است و رساده و بی غل و غش و پخمه و ها لوست دستش بی دروزه بهر گوشه دراز است باید که بسازد بیکی لقمه و آنها را یا نان و پنیر است و یا نان و پیاز است پرسی زهن از چیست چنین فرق و تفاوت؟  
دانی تو خود این راز، بگفتن چه نیاز است؟

« از اول اردیبهشت ماه بانک کارگشائی فرش، طلا و نقره از مردم می پذیرد. » - جراید



مأمور بانک - اینها که نقره نیست!!  
زن - به! اختیار دارین، خودم مثل نقره شستمون!!

### یه جورش هم آینه؟!؟

نمیدانم شنیدید یا نه؟ خبر گزارها از ینگه دنیا خبر داده بودند که جانسون در نطق اخیرش گفته: «هیچکس نباید شک کند که آمریکا در وینتام از آزادی دفاع میکند!»  
وقتی ما این خبر را شنیدیم برو بچه ها پرسیدند: «خوب حالا ما شک کنیم یا نه؟!؟» گفتیم: «اصلاً و ابداً!.. مکه ندیدین عمو جانسون گفته هیشکی نباید شک کنه!!؟ برو بچه ها هم فوری زبانها را آب کشیدند و سه دفعه هم «کر» دادند و آنوقت دیگر هرکس از آنها می پرسید: «خب شما در اینکه آمریکا در وینتام از آزادی دفاع میکنه شک میکنین یا نه» همه دسته جمعی جواب میدادند:  
« اصلاً و ابداً!... مکه نشنفتین عمو جانسون گفته هیشکی نباید شک کنه و هر کی شک کنه کافره... عمو جانسون در وینتام صد درصد از آزادی دفاع میکنه... منتها از آزادی آمریکا؟!؟ »  
ولی مردم سمج پرمدها مکه با این حرفهای ما از رو میروند (۱)... دم به ساعت به ما مراجعه میکنند و میگویند «این دیگه چه جور دفاع از آزادی ایه؟!؟ .. آخه مکه اینجوری هم میشه از آزادی دفاع کرد؟!؟» در جواب این آدمهای علی بونه گیر که کارشان فقط اینستکه بنشینند و از کار همه عالم دنیا ایراد بگیرند باید بگوئیم که آنها اگر حرف ما را قبول نمیکنند يك داستان از مسلا برایشان شاهد میآوریم فتوای «ملا» را که دیگر نمیشود قبول نکرد:

میگن یکروز ملا نردبانی را بدیوار باغی گذاشت و وارد باغ شد. همانطور که مشغول چیدن میوهها بود باغبان رسید و گفت: «مرد که اینجا چکار میکنی...؟» ملا يك داد سرش زد و گفت: «مرد که تو کلاه ته! مکه نیبینی من نردبون فروش هستم!؟» باغبان گفت: «مکه اینجا جای نردبون فروشیس!؟» ملا جواب داد: «احمق!! توهنوز نفهمیدی که نردبون رو همه جا میشه فروخت!؟»  
حالا فر بوتون برم، از آزادی هم همه جور میشه دفاع کرد...  
یه جورشم آینه!

### پاپرجا

«مشدی عمو»

چون معده بودتهی چه گندم، چه سبوس!  
چون یار بود نکو! چه ارهنگ و چه بوس!  
تغییر کند تمام دنیا، غیر از:  
صف، شرکت زائد و فشار اتوبوس!



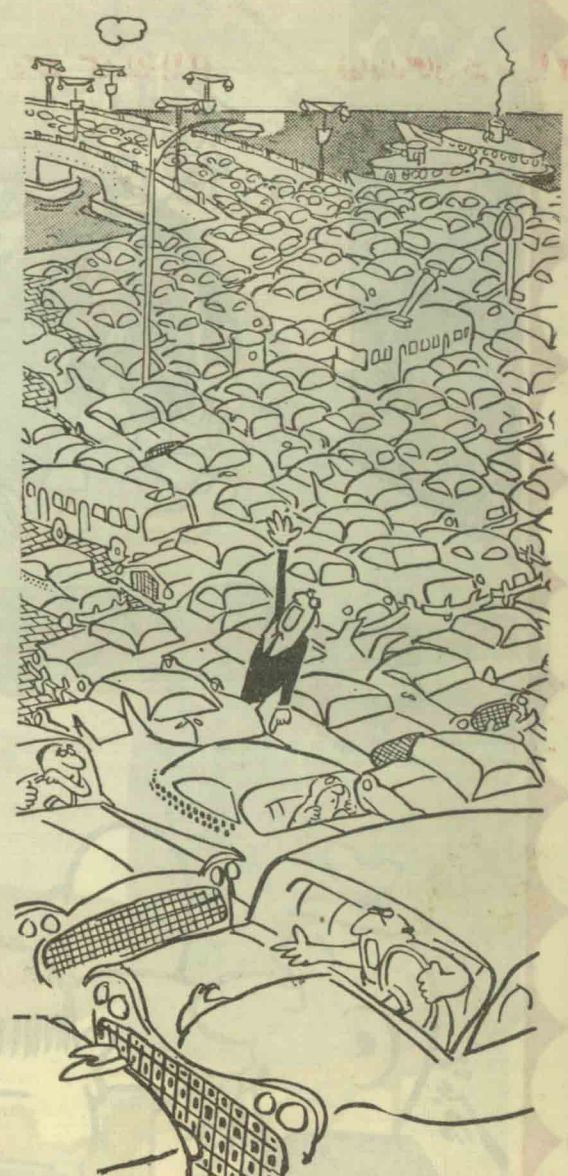
دکتر حاذق

چند روز پیش در روزنامه خواندم که یک پرفسور ایتالیایی در اثر تحقیقات ممتد باین نتیجه رسیده است که « شوهران زنان حامله به دندان درد و بیماریهای گوارش مبتلا میشوند ! »  
منهم که از مدتها پیش سی و روتا دندان نوکار نکرده‌ام تق و لاق شده و درد گرفته بود و از طرف دیگر در معده و روده هم احساس ناراحتی میکردم هوا برم داشت که نکند توی این گرونی باز دسته گل بآب داده باشم و یکی به تون خورهام اضافه شده باشه؟  
بهر حال برای خاطر جمعی دست والده آقا مصطفی رو گرفته



پیش دکتر کوجه مون رفتیم و گفتم دکتر دندونم خراب شده و معده و روده‌ام هم از کار افتاده حالا ببینن خانم حامله است یا نه !!  
دکتر که از قرار نظریه پروفسور ایتالیایی را خوانده بود خنده‌ای کرد و گفت باین فرضیه های پوچ اهمیت ندین، این عوارض که شما شمردین از آثار و علائم مصرف روغن نباتیه . از امروز مصرفش را کم کنین خود بخود خوب میشه . از جهت حامله بودن خانم هم بدون معاینه میتونم شما را مطمئن کنم که از وجود روغن نباتی خورده‌ای مثل شما چنین چیزی امکان نداره !!

فضانوردان شوروی توی هوا از موشک پیاده شدن در راه رفتند - جراید



از باین به فضاورد :  
اونجاره رفتن که کاری نداره، اگه مردی بیا اینجاره بره !!

بهشت  
« و لای جموش »  
یکی میگفت: اینجا چون بهشت است  
بهشت و روضه عنبر سرشت است  
بدو گفتم دلالت چیست جانا ؟  
چه داری زین بهشت اکنون نشانا !!  
بگفتا مدرک من این شعار است  
که از روز نخستین یادگار است :  
« بهشت آنجاست کازاری نباشد »  
برای هیچکس « کاری » نباشد !!



- هاهاهاهاه ... ز من فکر میکنم که من الآن مشغول شستن ظرفهای آشپزخونه هستم !!

تأثیر روغن نباتی !

راز و نیاز  
ببینم تو چرا زن نمیکیری؟  
نکنه روغن نباتی خوردی .  
نه بابا .  
حتماً بوش بهت خورده؟  
اونم نه، روغن نباتی که بو نداره .  
پس چی ؟  
هیچی، چندسال پیش روز عید بایه آدم روغن نباتی خورده ماچ و بوسه و عید بدنی کردم!

برای خودم داشتم خیادان را میرفتم فکرا کتشافات اختراعات شخصی بودم ناگهان بیر نکره نخراشیده تراشیده که خدا اونه ذلیل ابله سون بیلمیرم میتیل بود میتیل بود نه زهر مار بود آمد جلو، دست زد زیر منیم سقال، خنده را سر داد، هی هی هی هی هی !! ... منم گفتم کیشی! ... با این ریش میخوای بری تجریش ؟  
گفتم سینه نه کویک اوغلی؟ ... بیلیرسن این سقال منم چقدر خرج برداشته است ؟ ... بازی بازی ، منیم ریشم هم بازی ؟ ... گفتم چطور ؟ ... گفتم آیزهر مار !! ... ایو سقال شوخ لوخ نیست ... ریش پدرش نیست ... ریش بنده است ! ... گفتم بالا م عجب خوش مشرب آدم سن، اهل کجائی ؟ ... گفتم اهل همین بسو ولایت ... گفتم سنین شغلین چیست ؟ ... گفتم مگر مفتش سن ؟ ... گفتم یوخ مفتش نیستم میخوامم بدانم سنین کارین مهمتر است یا منم ؟ ... گفتم سن نه کاره سن ؟ ... گفتم تحصیل کرده ...

بخیالم منم سر بسر میگذازد، گفتم تحصیل کرده که نان و آب اولماز آخر نهایش گوررسن !! ... گفتم ایله همین جور که می بینی هر کون قبل از ظهر میروم جلوی سینما ، بیر نفر رفیق مفیق کیر میآورم اونه گول میزنم مقته بلیط پیدا میکنم باهم میریم سینما ... دختر مخترها سر بسر میگذازیم اولاره متل میکنیم !! ... این خودش جزو بو بوک افتخارات است ... حالا بو بوره بینم تو چکاره ای ؟ ... عرض ایله دیم من چون که لایتم سینه نمیرسد فقط هر کون با ریش خودم بازی ایله رم اونه شانه میزنم، گلاب میزنم، خیوانه میچرخم شب که میشود بیر تیکه خشکه چرک آب میزنم میندازم بالا ... توی این بگو مگو غرق بودیم بیر بیکاره آدم هم آمد بیزه ملحق شد گفت سلام ... عرض ایله دیم علیکم السلام ... احوالین نهجه دور ؟ ... گفت الحمد لله ... گفتم نه کاره ای ؟ ... گفت همکار شما ... گفتم حالا ایستیرسن چکار بکنی ؟ ... گفت بیر یاخچی موضوع کشف ایله میشم حیقم آمد همقطار های ریشدار و بی ریش بوچور از آن محروم بمانند ... همگی چوخ خوشحال شدیم گفتم جریان نه دور ؟ ... گفت آن لعنتی منفی باف آدم ها که میگویند بیزیم ولایت کار مار پیدا اولماز همه خائن آدم هستند ... این

**بهترین هدیه ...**  
... برای فرزندان، دوستان و خویشان شما که خارج از کشور بسر میبرند :  
**اشترک یکساله روزنامه فکاهی توفیق است.**  
همه روز می توانید بپردازت فقط ۴۵ تومان برای دوستان خود ( در هر کجای دنیا که باشند ) یک سال روزنامه توفیق را مشترک شوید .  
آدرس : استانبول - روبروی مسجد استانبول : « روزنامه توفیق »

روزها روزنامه موزنامه خوانده کرده ای ؟ ... گفتم یوخ !!  
ناگهان بیر کهنه پاره روزنامه جیب دن آورد بیرون گفت راویان اخبار و نوافلان نوافلای آثار بوچور حکایت بو بور دیلس که از بو کون ببعده هر کس بیر قوطی خارجی سیگار کشف ایله سون زنده یا مرده ... نو کر دولت یا ارباب ملت ... کوتاه و اوزون ... قیز با آرواد ... اوغلان یا دختر ... کاسب لیخ یا محترک ... حقه باز یا چاقوساز ... میتواند قوطی را بیارد بیر تومان مشلق حق - المکاشفه وجه رایج مملکتی دریافت ایله سون !! ... روزنامه رافشنک یاخچی دوباره نازد فیلسوف وار چپانند چیبش کفت رفقا به پیش !! ... گفتم هاردا ؟ ... گفتم برویم قوطی کاچاخ پیدا کنیم بیر بی

تومن بگیریم، مگر یادتان نیست مدتی بونان پیش گفتند هر کس بیردانه «ایت» بیاورد ایکی تومن جایزه میگردد ! ... اینسدی هم برویم خالی کاچاخ قوطی سیگار کشف کنیم بیر بیرون فروخته کنیم .  
از آنروز تا بو یون بنده خیوادتهارا گزمیکنم چشم مثل دزد بگیرها ریانه میدود ، می خواهم کاچاخ قوطی سیگار اجنبی کشف کنم الحمد لله هر آدمه می بینم بیر اجنبی سیگار زیر لب دارد، بسم الله بسم الله کویان میردم کا باخه ، تا می آیم اونه کاچاخ بگیرم توی چشم براق میشود ... بیر محکم یف دودی میز اندورتم، دستش را میگردد زیر منیم سقال ... میگوید دیوانه کیشی !! ... با این ریش میخوای بری تجریش !!





چهارمین گشت باشریفات  
حکایت سهروردین کرم از زبان که دلان

# توفیق

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

این روزنامه مخصوص جوانی ۹ ساله تا ۹۹ ساله است!

رئیس بیت توفیق: دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

صاحب امتیاز: میرزا حسن توفیق

توفیق روزنامه ایست قی و مستقل که هیچ حزب دوسته دیرتی بستگی ندارد

